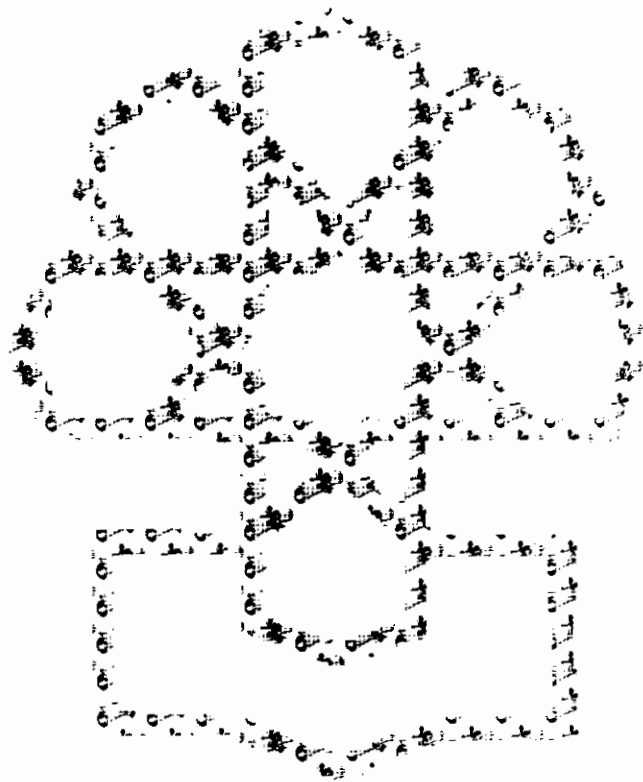




۲

# نقش فلسفه ارسطویی در فلسفه اسلامی



کار: دفتر مطالعات سیاسی و اجتماعی

معاونت پژوهشی

بهمن ۱۳۷۸

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی  
 کتابخانه و واحد اسناد و اطلاع‌رسانی مارا  
 شماره: ۱۲۲۳۷  
 تاریخ: ۷۸/۱۲/۱۶

کد گزارش: ۴۱۰۵۱۷۹

بسمه تعالی

نقش فلسفه ارسطویی در فلسفه اسلامی

کد گزارش: ۴۱۰۵۱۷۹

فهرست مطالب

۲	مقدمه
۳	فصل اول - رویکرد ترجمه‌ای به علوم در دوره اسلامی
۴	فصل دوم - توجه مسلمین به منطق ارسطویی
۵	فصل سوم - تأثیر ارسطو در فارابی
۵	فصل چهارم - تأثیر ارسطو در ابن سینا
۶	فصل پنجم - جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

تأثیری که تمدن‌ها به لحاظ پویایی و گستره بر یکدیگر می‌نهند انکار شدنی نیست و هر قدر یک تمدن با تعبیه ارگانیک و نظام ورودی و خروجی مثبت خویش توانایی «جذب» و «هضم» نیروها و استعدادها را بالقوه ملل دیگر را در خویشتن خویش تقویت کند، اولین قدم در راه تکامل را برداشته است. تأویل، تفسیر و در عین حال تخصیص در حیطه شناخت و تسهیل در روش، دومین گام این مسیر پر مشقت است و آخرین تلاش یک ملت برای بقا در صحنه زندگی آیندگان، شاید ماندگاری آثار و میزان تأثیری باشد که بر هنر، فلسفه و تاریخ آینده پس از خود خواهد نهاد، از این لحاظ «تمدن یونان» و فصل الخطاب فلسفه آن یعنی «ارسطو»، جایگاه ویژه‌ای دارند.

رُسنانس<sup>۱</sup> یا نوزایی برخلاف آنچه معروف گردیده تنها شامل حیطه جغرافیایی خاصی به نام اروپا یا زمان مشخص یعنی عصر روشنگری ندارد. تاریخ تمدن بشری مشحون از دادوستدهای فرهنگی و اخلاقیات و طبیعیات تمدن‌ها با یکدیگر است اما آنچه همیشه در ایجاد جرقه‌های یک نهضت فکری مغفول می‌ماند «حلقه‌های واسطه» و «تمدن‌های مرجع» مکتب‌های فکری است. درباره خاستگاه فکری رُسنانس نیز شاید چنین واقع شده که تأثیر بسیار حساس تفکر و فلسفه یونانی در برخی موارد نادیده انگاشته شده است، چه در رُسنانس اسلامی و چه در رُسنانس اروپایی. علاوه بر وجود تمدن اسلامی به عنوان حلقه واسطه بین دو تمدن یونانی و غربی، تسلط ترکان عثمانی بر دولت یونان و تسخیر قسطنطنیه که پایتخت آن دولت بود، باعث گردید فضلالی یونانی از آن کشور به اروپا و مخصوصاً ایتالیا مهاجرت کنند و به همراه خویش کتب قدیم یونانی را نیز همراه بردند و به این واسطه اروپاییان که تا آن زمان به‌طور غیر مستقیم از دانش یونان فی الجمله آگاهی یافته بودند، به‌طور مستقیم به منبع علم و حکمت دست یافتند.<sup>۲</sup>

نهضت ترجمه در عالم اسلامی و سپس نهضت علمی اروپا که از سده شانزدهم آغاز شد اصالتاً حاصل تفکر یونانی است و به همین جهت آن را دوره «تجدید حیات» نامیده‌اند و این به لحاظ تفاوت‌هایی است که میان اوضاع علمی قرون وسطی و عصر جدید اروپا دیده می‌شود. بنابراین، یونان واجد تمام مشخصاتی بود که در ابتدا به آنها اشاره شد به خصوص در عالم اسلام، از «یوتوپیا»<sup>۳</sup> تا تامل مور تا اندیشمندان بعد و حتی تا حال. مدینه فاضله یونانی به راحتی قابل مشاهده است، یونان تأثیری در تمدن شرق و غرب و اسلام و مسیحیت بر جای نهاد که حتی برخی را واداشت تا اظهار نمایند: فلسفه با یونان آغاز شد و این کلام درستی است، در اوج عصر روشنگری اسلامی و از سده شانزدهم به بعد در اروپا در فلسفه، بیشتر فضلالی عصر هنوز به افلاطون و ارسطو مشغولند. برخی از ارسطو سلب اعتماد کرده به افلاطون می‌گرایند، گروهی ارسطوی تازه‌ای جسته و آن را در مقابل ارسطوی «اسکولاستیک» قرار می‌دهند و در یک حالت کلی ورود حقیقی اسلام و اروپاییان به دوره تجدید دانش و فلسفه را اگر به دستگیری حنین بن اسحاق و ابن رشد و فارابی در عالم اسلام و فرانسیس بیکن انگلیسی - نیمه دوم سده شانزدهم - و رنه دکارت فرانسوی - سده هفدهم - در اروپا بدانیم. پس از مطالعه آثار این و فلاسفه به عظمت یونان و «جاذبه و دافعه» این تمدن استخواندار پی خواهیم برد.

1. Renaissance

۲. سیر حکمت در اروپا، محمدعلی فروغی، فصل ۹، ص ۹۸.

3. Utopia

## فصل اول - رویکرد ترجمه‌ای به علوم در دوره اسلامی

در دوره اسلامی کار ترجمه مفید و ثمربخش از سال ۱۳۳ تا ۲۸۸ ه‍.ق (۷۵۰ تا ۹۰۰ میلادی) دوام یافت. در این دوران، مترجمان کتاب‌های اساسی را از سریانی، یونانی، پهلوی و سانسکریت به عربی ترجمه کردند. از شد مترجمان بیت‌الحکمه یک طبیب نستوری به نام حنین بن اسحاق (۱۹۴-۲۶۰ ه‍.ق، ۸۰۹-۸۷۳ م) بود که به گفته خود، به تنهایی یکصد رساله از رسایل جالینوس و مکتب علمی وی را به سریانی و سی و نه رساله دیگر را به عربی برگردانیده بود.

حنین، به جز رسایل مذکور، کتاب مقولات (که مسلمین قاطیغوریاس گویند) و فیزیک و اخلاق کبیر ارسطو، جمهور و تیمایوس و نوامیس افلاطون، حکم بقراط، کتاب الادویه المفردة دیوسکوریدس و کتاب الاربعه بظلمیوس را به عربی ترجمه کرده بود و همچنین عهد قدیم را از روی ترجمه هفتادی یونانی به عربی برگردانیده بود.

اسحاق بن حنین در کار ترجمه دستیار پدر بود و همواره کتاب‌های ارسطو در مابعدالطبیعه و در نفس (و در تولید مثل حیوان) را به عربی برگردانید و شرح‌های اسکندر افرویدی را، که در فلسفه اسلامی نفوذ بسیار داشت، ترجمه کرد.

این برای جهان اسلام و برای انسانیت عموماً یک تصادف بد بود که آثار افلاطون و ارسطو با صبغه نوافلاطونی به دست مسلمانان رسید، مؤلفات افلاطون، به صورتی که فروریوس تفسیر کرده بود و نظریات ارسطو به صورت مسخ شده در قالب کتابی به نام اثولوجیابه دست مسلمانان رسید کتاب مذکور را یکی از پیروان نوافلاطونی که در قرن پنجم و ششم می‌زیست تألیف کرده بود، ولی به نام خود ارسطو به عربی ترجمه شد.

اعراب هیچ یک از مؤلفات افلاطون و ارسطو را ترجمه نکرده نگذاشتند، ولی این ترجمه‌ها در بسیاری موارد دقیق نبودند. علمای اسلام کوشیدند تا فلسفه یونان را با قرآن هماهنگ کنند و به شرح‌هایی که طرفداران نوافلاطونی نوشته بودند بیشتر از اصول مؤلفات فلاسفه یونان توجه داشتند. بدین جهت، کتاب‌های واقعی ارسطو جز آنچه درباره منطق و علوم طبیعی بود به دست مسلمانان نرسید.

انتقال مستمر علوم و فلسفه از مصر و هند و بابل، از راه یونان و روم شرقی به قلمرو شرقی اسلام و اسپانیا و از آنجا به شمال اروپا و امریکا، از حوادث مهم و جالب تاریخ جهان بوده است. وقتی اعراب بر شام استیلا یافتند، علوم یونانی در آنجا زنده بود.

بیشتر آنچه مسلمانان از علوم پیشینیان گرفتند از یونان بود و هند در مقایسه با یونان در مرحله دوم جای داشت. به سال ۱۵۷ ه‍.ق (۷۷۳ م) منصور فرمان داد رساله‌های «سدهانت» را، که در علم هیئت بود و تاریخ تألیف آن به ۴۲۵ ق.م می‌رسید، ترجمه کنند. اسلام در زمینه فلسفه نیز، چون طب، میراث یونان بت پرست را از شام مسیحی وام گرفت و دین خویش را از راه اسپانیا به اروپای مسیحی پس داد. البته عوامل زیادی جمع آمد تا انقلاب معتزله، فلسفه کندی، فارابی، ابن سینا و ابن رشد پدید آید.

اندیشه هندی از راه غزنه و ایران در رسید و عقاید زردشتی و یهودی درباره قیامت در فلسفه اسلام تا حدی بازتاب یافت.

عاملی که بیش از همه در تفکر مسلمانان آسیا - مانند ایتالیای دوران رنسانس - اثر، کرد، کشف آثار

معنوی یونان بود. این کشف کرچه به وسیله ترجمه‌های ناقص و معیوب از کتاب‌های مشکوک انجام گرفت، جهان تازه‌ای به وجود آورد که در آن مردم بدون ترس و بیم درباره همه چیز اندیشه می‌کردند و عقل‌شان به مندرجات کتاب مقدس مقید نبود و آسمان و زمین را با هر چه در آن هست مخلوقات بی‌هوده یا نتیجه معجزه‌های خارج از قوانین عقل نمی‌پنداشتند.

## فصل دوم - توجه مسلمین به منطق ارسطویی

وقتی مسلمانان مجال کافی برای تفکر یافتند، به منطق یونان، که به صورت کامل و واضح در ارغنون ارسطو آمده بود و ابزار لازم تفکر را به دست می‌داد، علاقه پیدا کردند و سه قرن تمام به دستیاری منطق، بحث و گفتگو داشتند و شور دل‌انگیز فلسفه، همچنان‌که در ایام افلاطون جوانان را مجذوب کرده بود، خاطرشان را می‌ربود. چندی نگذشت که بنای اعتقادات پرتکلف ریختن گرفت چنانکه عقاید یونان تحت تأثیر بلاغت سوفسطاییان فرو ریخت و عقاید مسیحیان زیر ضربات نویسندگان دایرةالمعارف و ریشخند نافذ و لتراز پا در آمد.

آغاز تقریبی دورانی آن را روشنگری اسلام می‌توان نامید مناقشه‌ای بود درباره یک موضوع عجیب، یعنی حدوث یا قدم قرآن. زیرا نظریه فیلن، دانشمند معروف یهودی که گفته بود لوگوس حکمت جاوید خداست مندرجات انجیل یوحنا که مسیح را کلمه خدا و عقل الهی دانسته و گفته است: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود؛ همان در ازل نزد خدا بود؛ همه چیز به واسطه او آفریده شد و از او چیزی از حوادث وجود نیافت». عقیده پیروان گنوستیسیسم و مذهب نوافلاطونی که حکمت الهی را عینیت داده و آن را وسیله فعال آفرینش شمرده‌اند و عقیده یهودیان درباره قدم تورات - همه این افکار و عقاید در نزد مسلمین سنی عقیده‌ای همانند پدید آورد که می‌گفت قرآن همیشه نزد خداوند موجود بوده و فقط نزول آن بر پیامبر در زمان خاص انجام گرفته و حادث بوده است. پیدایش فلسفه اسلام به دست معتزله بود که منکر ازلیت قرآن بودند؛ کتاب خدا را محترم می‌داشتند اما می‌گفتند اگر قرآن یا حدیث با عقل تعارض داشت، نباید آن را به معنی تحت‌اللفظی گرفت بلکه باید تأویل کرد و کوشش‌هایی را که برای ایجاد توافق عقل و دین می‌کردند «کلام» یا منطق نام دادند.

عقاید معتزله به همین صورت و به صورت‌های بی‌شمار دیگر، در عصر منصور و هارون و مأمون رواج گرفت.

پس از دوره مأمون و آغاز دوره دیکتاتوری متوکل عباسی گروهی از علمای سنی شجاعانه ابراز داشتند که در جدال مذهبی حکم منطق را می‌پذیرند و داوطلب شدند که صحت ایمان دینی را به وسیله عقل اثبات کنند. این «متکلمان» در اسلام همانند فیلسوفان مدرسی اروپا در قرون وسطی بودند و همچون موسی بن میمون یهودی در قرن دوازدهم و توماس آکویناس مسیحی در قرن سیزدهم، می‌کوشیدند تا عقاید دینی را با فلسفه یونان توافق دهند. بدین‌سان گرچه موج فلسفه در بغداد آرام شد، ولی در همان وقت در دربارهای کوچک اسلام به جنبش آمد. سیف‌الدوله، در حلب، خانه‌ای به ابونصر فارابی بخشید. فارابی نخستین ترکی بود که در فلسفه شهرت یافت.

## فصل سوم - تأثیر ارسطو بر فارابی

او کتاب فیزیک ارسطو را چهل بار و کتاب درباره روح را دو بیست بار خوانده بود. از مؤلفات فارابی سی و نه کتاب به جا مانده که غالب آن شرح و حاشیه نظریات ارسطو است. او نیز چون دیگران فریب الهیات ارسطو را خورد و آن استاگیری<sup>۱</sup> سرسخت را به یک مرد صوفی مبدل کرد.

به کمک براهینی که ارسطو در اثبات خدا آورده بود و سه قرن پس از فارابی مورد استفاده توماس آکویناس قرار گرفت، وصف مفصلی درباره خالق به قلم آورد و گفت: حدوث سلسله حوادث ممکن الوجود نیست که تصور شدنی باشد، مگر آن را در آخر کار به واجب الوجودی نسبت دهیم. وجود یک سلسله علل، مستلزم وجود علت اولی است و یک سلسله حرکت متوالی را در آخر محرکی می باید که غیر متحرک باشد و تعداد اشیا و حرکات مستلزم وحدت علت است، هدف نهایی فلسفه که کاملاً بدان نتوان رسید، معرفت علت اولی و بهترین طریق وصول بدان تزکیه نفس است. گفتار فارابی نیز درباره خلود و جاودانگی چون گفتار ارسطو پیچیده و نامفهوم است.

از جمله مؤلفات فارابی که به جامانده آرای اهل المدینه الفاضله است. قدرت ابتکاری که فارابی در این کتاب به کار برده شگفت انگیز است، در آغاز کتاب، قانون طبیعت را پیکار دایم موجود زنده بر ضد کاینات دیگر، می شمارد مانند هابز که می گوید همه اشیا با همدیگر در ستیزند. سپس فارابی گوید که هر موجود زنده عاقبت به این نتیجه می رسد که سایر موجودات زنده و سایلی هستند که به کمک آنها به مقاصد خود می رسند. از سخنان فارابی معلوم می شود بعضی فیلسوفان مسلمان که در این زمینه بحث کرده اند افکاری نظیر روسو و معتقداتی همانند نیچه داشته اند.

فارابی بحث خویش را با دعوت به ایجاد سلطنتی بر اساس عقیده نیرومند دینی با موفقیت به پایان می برد.

## فصل چهارم - تأثیر ارسطو بر ابن سینا

بوعلی تا آخرین ایام عمر همچنان به فلسفه ارسطو پایبند بود و در کتاب قانون، ارسطو را فیلسوف مطلق می خواند و این کلمه ای است که در لاتینی مرادف کلمه ارسطو شده و در حقیقت، فلسفه ما بعد الطبیعه ابن سینا خلاصه مطالبی است که متفکران لاتینی دو قرن پس از زمان وی بدان رسیدند و توانستند مذاهب مختلف فلسفی را در فلسفه مدرسی هماهنگ کنند. وی در آغاز کار با کوشش فراوان شرح مفصلی از مذهب ارسطو و فارابی درباره هیولی و صورت، علل اربعه، ممکن و واجب و کثرت و وحدت می دهد و این قضیه را که کثرت ممکن متغیر - کثرت اشیا فانی - از واحد واجب الوجود نامتغیر به وجود می آید مایه شگفتی می داند و مانند فلوطین، برای حل این مشکل، میان ممکن و واجب واسطه ای فرض می کند.

وجود نفس با ملاحظه مستقیم باطنی معلوم است. کتاب شفا و قانون ابن سینا اوج کمالی می باشد که تفکر قرون وسطی بدان دست یافته است و در تاریخ تفکر انسانی پایگاهی شامخ دارد. وی در غالب مباحث خود

۱. ارسطو در استا گیز زاده بود وی را استا گیری عنوان داده اند.

از ارسطو و فارابی مایه می‌گیرد. درست همان‌گونه که ارسطو تحت تأثیر افلاطون بود. اما این قضیه از منزلت او نمی‌کاهد. تنها ساکنان تیمارستان به مقام ابداع کامل می‌رسند و از عقل دیگران مایه نمی‌گیرند. در همین اوان، امیر ابویعقوب یوسف اظهار علاقه کرد که کسی شرح روشنی از نظریات ارسطو برای او بنویسد و به اشاره ابن طفیل، این کار را به عهده ابن رشد گذاشت. ابن رشد در صدد برآمد که برای هر کتاب معتبر ارسطو، اول خلاصه‌ای فراهم کند، سپس شرح مختصری بر آن بنویسد و بعد شرح مفصلی برای طالبان فلسفه که در این رشته پیش رفته‌اند فراهم کند. این سبک شرح، که از ساده شروع و کم‌کم پیچیده می‌شود، در دانشگاه‌های اسلامی معمول بود. بدبختانه او یونانی نمی‌دانست و ناچار بود ترجمه عربی کتاب‌های ارسطو را که از ترجمه سریانی گرفته شده بود، اساس کار قرار دهد؛ ولی حوصله، ذهن روشن و قدرتی که در تجزیه دقیق مطالب داشت او را در همه اروپا به «شارح اعظم» معروف ساخت و در صف فیلسوفان اسلام مقامی معتبر یافت و تالی ابن‌سینای بزرگ شد.

ارسطو نیز به همین نتیجه رسید، لازم به گفتن نیست که نظریه عقل فعال و عقل منفعل یا قابل از کتاب در نفس گرفته شده و همین نظریه است که به صورت فرضیه فیض با نظریه صدور نو افلاطونیان درآمده و به وسیله فارابی، ابن‌سینا و ابن‌باجه به ما رسیده است. این فلسفه عربی همان فلسفه ارسطو بوده که در قالب نوافلاطونی ریخته شده است، ولی در همان اثنا که افکار ارسطو را غالب فیلسوفان مسیحی و مسلمانان تعدیل کردند تا با مقتضیات الاهیات تطبیق کند، عقاید اسلامی را ابن‌رشد جمع و جور کرد تا با نظریات ارسطو هماهنگ شود. به همین جهت، نفوذ ابن‌رشد در قلمرو مسیحیت بیشتر از دیار اسلام بود.

ابن‌میمون نیز، چون ابن‌رشد، می‌خواست دین و فلسفه را توافق دهد. در جهان مسیحی ترجمه شرح‌های ابن‌رشد از عبری به لاتینی مهم‌ترین مایه بدعت‌های سیژرد و برابان و خردگرایی مکتب پادوآ شد و به صورت خطری مسیحیت را تهدید کرد. توماس آکویناس می‌خواست موجی را که مؤلفات ابن‌رشد پدید آورده بود برگرداند و کتاب مدخل‌الهیات را به همین منظور تألیف کرد. ولی در بسیاری قضایا پیرو او شد، از جمله در روش شرح، در چند تفسیر بر ارسطو در انتخاب ماده به عنوان «اصل افتراق» اشیا.

راجریبکن، ابن‌رشد را تالی ارسطو و ابن‌سینا می‌شمارد یا مبالغه‌ای که معمول اوست می‌گوید: «در عصر ما [حد ۶۶۹ ه.ق. ۱۲۷۰ م] فلسفه ابن‌رشد مورد قبول همه خردمندان است.

تأثیر ارسطو بر فارابی و غزالی و حتی ابن‌سینا به حدی است که برخی از ناظران خارجی را بر آن داشته تا چنین تفسیر کنند که: «اگر ارسطو نبود فلسفه نبود، فلسفه یعنی ارسطو و ارسطو یعنی فلسفه».<sup>۱</sup>

## فصل پنجم - جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

هر چند در عصر روشنگری اسلامی، فقهای بسیاری، آرا و اصول ارسطویی را مخالف اصول دین دانستند و آن را محکوم کردند و حتی برخی، مانند غزالی سعی کردند همانند توماس آکویناس به مطالعه یونان به‌طور اعم و فلسفه یونانی به‌طور اخص پردازند و آن را نقد نمایند تا از این رهگذر و با روی هم گذاشتن اختلافات حکمای یونانی با یکدیگر - به‌خصوص افلاطون و ارسطو یعنی استاد و شاگرد - از اختلافات آنها، در مسلمیت استادی ارسطو تزلزل ایجاد کنند اما گویا قضایا «معادل به عکس» گردید در تمام این

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت، ج ۴، ن ۲، ص ۱۲۸۴.

سال‌های بحرانی اسلام، حرکتی را که حنین بن اسحق و اسحاق بن حنین و دیگران آغاز کردند ادامه یافت. یکی از واسطه‌های فیض فلسفه یونانی به عالم اسلام، ایران بود. از زمان انوشیروان ترجمه منطقی به زبان فارسی آغاز شد و پس از آن نیز در زمان منصور عباسی، ابن مقفع وزیر ایرانی وی، منطق و فلسفه ارسطویی را به زبان عربی از زبان فارسی ترجمه کرد و به این لحاظ دین بزرگی بر فلاسفه جهان اسلام و عرب نسبت به ابن مقفع وجود دارد. سومین مرحله آشنایی مسلمانان با فلسفه ارسطویی مقارن با زمان مأمون و «نهضت ترجمه» است که بنیاد فلسفه اسلامی را پی‌ریزی کرد. ذهن مسلمین متوجه «رجعت به عقل» و «کشف حقیقت» شده بود زیرا تاریخ هیچ‌گاه سیر فقه‌رایی را طی نمی‌کند و فلسفه اسلام تمام این مصائب و پیروزی‌ها را مدیون یونان و سده چهارم پیش از میلاد مسیح بود. حتی تعلیمات قرون وسطایی که نزد عامه به اسکولاستیک<sup>۱</sup> معروف است نیز باز حاصل تفکر یونانی می‌باشد. بسیار جالب است اگر توجه کنیم که هم وضع، هم وضع مقابل و هم وضع مجامع - تز، آنتی‌تز، سنتز - در دوران اسلام و سپس به‌طور گسترده‌ای در عالم مسیحیت ناشی از آثار وضعی عالم یونان بوده است. این واقعیتی انکارناپذیر می‌باشد که حکمت یا فلسفه در نزد یونان «مدون» گردید و به دو حکمت نظری و عملی تفکیک شد. حکمت نظری شامل الهیات یا حکمت علیا یا فلسفه اولی، ریاضیات یا حکمت وسطی و طبیعیات یا حکمت سُقلی بود. حکمت عملی مشتمل بود بر سیاست مُدُن و اخلاق و تدبیر منزل. آنچه بالاخص علم نامیده می‌شد همان حکمت نظری بود که در مقدمه آن علوم ادبی و منطق را نیز تحصیل می‌کردند. اصول و اساس حکمت در اسلام تا سال‌های اخیر و در نزد ما تا چندی پیش، همان تعلیماتی بود که از یونانیان خاصه سقراط و افلاطون و بالاخص از ارسطو برای ملل غربی به ارث رسیده بود (وضع). محققان اسلامی آن تعلیمات را براساس دیانت اسلامی تطبیق و فلسفه اسکولاستیک اسلامی را برای تقویت عقاید اسلامی تأسیس کرده بودند (وضع مقابل)، حتی از جنبدی شاپور تا قاهره یعنی دانشگاه‌های عصر روشنگری ایران و اسلام شکل تکامل یافته «آکادمی» یونانی بود. بنابراین دیالکتیک یونانی که منجر به انقلاب افکار اسلامی و سپس اروپایی (به قیمت باطل شدن هیئت بطلمیوسی) گردید می‌توانست در پایان این قرون به خود بی‌بالد که منشأ و زمینه‌های حرکت یک قرن (روشنگری اسلامی) و فرجام قرون بعدی (دمکراسی غربی) را از پیش در خود داشته است. تأثیر یونان به‌خصوص در ایران و اسلام انکار نشدنی است، اگر در عالم اسلام کسانی چون ابن سینا و فارابی مطرح می‌شوند هر چند هر یک قرائت‌های مختلفی از فلسفه به‌خصوص منشأ فلسفه (یونان) دارند، اگر کسانی چون غزالی به شدت به فلسفه مأخوذ از یونان (برای دفاع از کلام اسلامی) حمله می‌کنند و اگر امروز از فلسفه‌های دیگر صحبت می‌شود؛ همه ناشی از تأثیر ارسطو به‌عنوان سرآغاز فلسفه است.